

گپ و گفتی دوستانه با ۳ دختر شهید مدافع حرم که از اشک و لبخندهای بر دل مانده می گویند

دلتنگی های دختران بابا

هانیه غلامی / شیشه عطر روی زمین افتاد تا شمیم جوانمردی اش آسمان تار یک دل‌هارا نور بخشد. شیشه عطر نه، جان جهان دختر بود که شیراز، داش‌آدم گسست، برگ‌برگش روی زمین ریخت تا فاصله بیندازد بین اندیشه سیاه تار یک دل‌ان و دنیایی که دوست داشت برای عزیز کرده اش بسازد. دنیایی که در آن، بابونه با سباز ترود، سه ساله‌ای در سرمای خرابه‌ای دلگیر جان ندهد. بابا رفت تا انگذار در حرمت حرم سیدالشهدا در دیگر گسسته شود. بابا رفت تا پای دشمن به خاک سزمین مادی را نباشد. بی‌تردید شهیدانند، بهم‌پرز قرون. دختران از حقیقت‌ها پدیران‌شان می‌گویند و خرسند از این فرصتی دارند برای واگو‌بعضی‌هایی که روزی که می‌روند گم‌شده‌اند. اما برای دلتنگی‌شان، چیز مهم‌تر می‌شود؛ مگر نشیندند یا دهنه‌شان، راهی که می‌ماند شیشه‌ای رنج می‌کشد. روزهای مرد و او را چگونه

بود، دست‌هایی که نخواهد فشرد و گیسوایی که‌شانه نخواهد زد. این جادو خدای دلتنگ
می‌بخشد تا تلنگر و افتخار و اندوهر از سیم کنند. «پلاک عزت» به گفت و گو نشسته است با
همان دیار خورشید نو آمد اندر آرمش قلب‌هایشان را در پناه امام مهربانی‌هایبازند. از دور
ترددند به چندان سلفی گرفت و شیطنت‌های نو جوانی هم غافل نبودند. نزدیک تر قدم،
همه محال داد و گفت؛ «من‌دانش‌شمار بخت نگارید. پس آن نگاه‌های کنج‌گناه که خودش را
برای به عجله دوستانه‌شان، انداز داد و آشوب لب‌خند‌های پر دل مانده با بار ایمان گفتند.

● روایت اول: آرزو دانم بابا داشتن یعنی چی؟! اصلاً این واژه آن طور



توقف از دل من خبر داری، اگر می شود در حدله ثانیه اصلاً ثانیه هم که نشد با یا باید به خواهم من هیچ خاطره ای ندارم، من نمی دانم پدر داشتن چه حسی دارد.

دلتنگی: شاید خنده دار باشد ولی روزی من مشاجره ی پدری با دخترش را دیدم، پدر به صورت دخترش سیلی زد و او ثانیه بعد بغلش کرد. بیشترین دلتنگی را حس کردم با خودم گفتم: کاش بابا بودو من هم از او سیلی می خوردم. سیلی می خوردن دیو را آخرش را داشتیم. من دلم می خواست دوباره از اجزیه بگویم.

فرصت آخر: حالا که هفت سال گذشته نگاهش کنم و پیرسم چرا رفتی؟ من از تشنه بودن راهی را که پدرم رفته است، می دانم اما دوست دارم تمام این ها را از خودش بشنوم.

شهیددرواح: رسولی در تاریخ سوم آذر ۱۳۹۵ در سوره به شهادت رسیده است.

● روایت دوم: محدثه سادات



«من محدثه سادات دانش آموز کلاس نهم از استان البرز؛ شهر کرج. دختر شهید دفاع مقدس حمید شریف موسوی هستم. من اصلًا افغانستانی بودم؛ شغل از دادداشت و عاشق هم یک پسر بودم. دوبار به سوئیس رفتم و هر بار با گمانی که می‌کردم، که برای کار رفته‌ام اما بار دوم بود که شهید پدرم، نحوه شهیدداشتن را این طور بر ایمنان گفته‌اند که ما شینی را که سوارش بوده‌اند، رد داند. وقتی پدرم شهید شد، من ۷ ساله بودم؛ رنگ بابا برای من آبی آسمانی است، روشن‌ترین تصویر برای من. که او از ما این است که محل کارش یک کارخانهٔ بزرگ شبیه باغ بود. من همیشه دوست داشتمم همراهش به آن جا بروم اما قبول نمی‌کرد. تا این که یک‌روز قبول کرد و من با خودش رفتم؛ خیلی به من خوش گذشت؛ اما یک اتفاق بد هم افتاد، بعد از دستش رفت لای دستگاو انگشت شستش قطع

● سال‌های بدون بابا

چادرش را کمی جلومی کشد و ادامه می دهد: «بچه بودم گریه کردم.»

روز واقعه: «روز هارفت و آمد مامان به خانه مادر بزرگ بیشتر شده بود و من هم مشغول بازی با دوستانم بودم. بعدها فهمیدم پدر بزرگ چند

روزی بوده است از شهادت بابا اطلاع داشته و به ما نمی گفته است. ماما ن فکر می کرد بابا اسیر شده است تا این که یک روز کس سفره صبحانه نشسته بودیم. خانه ما قایل و همسایه های لباس و چادر میا و سیاه به خدایتان آمدند. آن لحظه برای من خیلی وحشتناک بود تعجب کرده بودم. ناگهان ماما زد زیر گریه. من از گریه ماما گریه می کردم ولی گنج هم دود بودم. وقتی مراسم ختم بر گزار شد من می گفتند این امر سو بر او دوست بابا گرفته شده است اما من فهمیده بودم چه اتفاقی افتاده است بابا شهید شده بود.

سه سال بدون بابا: من معتقدم روح شهید همسایه زنده است و همیشه در کنار ماست. من هر وقت بنگارم که هم دودم می گرفت آن

حرف می زدیم، واقعا کنار خودم حسش می کنم، هر وقت بادل تنگی خوابیدم در خواب دیدم به من لبخند می زند.

دل‌تنگی: من هر وقت تنهایی‌های مادرم را می‌بینم بیشتر دل‌تنگ با بامی شوم. هر وقت کسی به هر دلیلی با مادرم بر خور دبدی دارد. تنهایی مامان که بر رنگ تر می‌شود دل‌تنگ من هم بیشتر

و بیشتر می شود. مادر هم نیاز به توجه دارد، به کسی که با او حرف بزند. خیلی وقت ها نزدیکیان مان هم فرصت هم صحبتی با مادرمان ندارند و من برای حرف هایی که در دل مامان می ماند

دستش فرود بیاید و در نهایت بابای آرزو، به قول خودش حلال می‌شود که در واقع همان جدا شدن شهید روح... رسولی در تاریخ سوم آذر ۱۳۹۵ در سوریه به شهادت رسیده است.

فرصت آخر: اگر امروز فرصت داشتید پدر را ببینید می دانم نمی توانم حرف بزنم فقط بغلش می کنم و گریه می کنم و می دانم بابا هم من را بغل می کند و می خواهد تمام حرف های مرا بشنود.

شهید سید شریف موسوی در چهارم تیر
سال ۱۳۹۵ در سوریه بانسان مدافعان حرم
حضرت زینب (س) بر سینه به شهادت رسیده
است.

● روایت سوم: ملیکا



«من ملیکا دختر شهید مدافع حرم، مرتضی کریمی هستم. رنگ بابا قابل بیان نیست اما او را می‌گویند که طرک خاکی و سرپوش سیاه بود، عاشق رنگ آبی بود؛ رنگ خانه، فرش و مبلمان او را هم همه آبی بود. بابا، خایه، من خیلی شوخ بودم، خیلی سریع ارتباط برقرار می‌کردم کلاً آدم اجتماعی بود. سعی می‌کردم با همه دوستانم راه میثت باز کنم. یکی از دوستان شهید محمدقربان آبی است. کسب‌مبی‌گویند مادر شهید قربان خاکی را از خانه بابا می‌برد و وقتی نیروها در حلب برگرد می‌روند چندان از دوستان پدرم مثل شهید مرادی، شهید قربان خانی و چند نفر دیگر زخمی شده بودند پدرم گفته بود باید این راه اسرار آمولانس کنیم و با خودمان ببریم؛ این چه راه مادرهایشان نبینم و سپرده‌اند. زخمی راه اسرار آمولانس می‌کنند»

تا به عقب منتقل کنند که آمبولانس را مواشک می‌زند.» ملیکا که سعی می‌کند تا راه‌های کوچک‌تر موش را از پشال صورتی پنهان کند پانصد دهاش را فوراً می‌دهد می‌گوید: «وقت‌ی که آمبولانس را می‌بینی بگو بدم ولی خاطر آن را از او به یاد دارم» چیزی که برای خوابیدن خیلی جالب است خوابی است که چند شب قبل از شهادت بابا دیده بودم. خواب دیدم بابا در یک هواپیما بود و دور شورشید می‌چرخید و ما از پایین برایش دست تکان می‌دادیم. او هم از پنجره به ما نگاه می‌کرد و دست تکان می‌داد.

روز واقعه: «وقتی فهمیدم بایا قرار است به سوریه بروم در همان بچگی مدار کش را برداشتم و پنهان کردم. ولی خبر پیدایش کرده بودند. روزی که رفت من خواب بودم؛ ماما منم تعریف می کند: او صورت را بوسید، روی سرت دست کشید و رفت. در واقع آخرین دیدار ما همان بوده است که من

خواب بوده‌ام. وقتی خبر شهادت را آور دندما
م‌نزل مادر بزرگ بودیم. شاید باور نکنید ولی انگار
در همین سن الانم بودم شو که شده بودم. طول
کشید تا به خودم آمدم. خیلی نبود پدر سخت است
خیله زیاد.»

روزهای بدون بابا: «درست است که من چهار سال بیشتر نداشتم ولی خیلی چیزهایادم هست. خیلی شیرین زبان بودم و بابا خیلی دوستم داشت. یادم هست خیلی با من بازی می کرد. البته او با همه بچه ها مهربان بود؛ وقتی می رفتم مهمانی

به جای این که بنشیند با بزرگ ترها حرف بزند
پیش بچه ها بود و بازی می کرد. در این مدت پیش
آمده است وقتی می بینم کسی دست پدرش را
گرفته است؛ حسرت بخورم. این طور وقت ها با بابا

صحبت می کنم حتی گریه می کنم مثلاً می گویم:
چرا رفتی، چرا انمندی برایم این کارها را نکنی.
چرا بیشتر به خوابم نمی آیی؟ حتی شده است
چند روز قهر کنم.»

دل‌تنگی: چهار سال من بعد از مدرسه می خواستم
سوار سرویس بشوم دیدم دوست از مدرسه بیرون
آمد، پدرش در جلوی در مدرسه منتظرش بود بغلش
کرد، دستش را گرفت وایم رفتند. بعد از آن لحظه
تا چند روز حال من بد بود می توانستم گریه
کنم. مدام در ذهنم تکرار می شد. روزی که
که بابا از سر کار می آمد، من و خواهرم را سوار موتور
می کرد و به محل کارش می برد، دور می زیدیم.
هرگاه تکرار می شد: دل‌تنگی هست اما آن چه بیشتر
از همه ناراحتی می کند وقتی است که من شنوم
بعضی می گویند ابراهیم پول رفته اند. این حرف
خیلی دل‌ها را سوزاند.»

فرست آخر: «می‌خواهم بگویم پدرهای ما برای دفاع از حرم همه جان‌مان بی‌زیب رفته‌اند»
 «من انتظار می‌کنم که پدرم در این مسیر شهید شده‌است اما دوست داشتم بیشتر کنار مادر و من می‌توانستم مزید داشتن را چشیم، ببینم چه حس و حالی دارد. وقتی بچه‌های مدرسه از پدرشان تعریف می‌کنند در دل همه ما این عقده بوجود می‌آید؛ اصلاً به‌آن احساسودی می‌کنیم. ما اگر می‌توانستیم بار دیگر او را ببینم بغلش می‌کردم، پوسش می‌کردم»

شهید مرتضی کریمی از پاسداران سپاه انقلاب اسلامی بیست و یکم دی ۱۳۹۴ در حلب سوریه به شهادت رسید و پیکرش سال گذشته به وطن بازگشت.



آگهی موضوع ماده ۴ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۶۵۸/۳۰۹۶۳۰۶۵۵۱۶۵۸۰ هجیت دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی مستقر در داد ثبتی حوزه ثبت ملک بنیادین شهرک مراتب مالکانه بهاءرض متقاضی آقای رضا مکی فرزندان غلامحسین در شش دانگ یک قطعه زمین مزبور به مساحت ۴ متر مربع ۱۰۰ پلاک شماره ۴۵ اصلی واقع در بخش ۵ حوزه ثبت ملک بنیادین در خیابان اراضی مالک رسمی آقای علی اصغر بیات ترک فرزند محمدعلی حمزه شاد است. بنابر این مراتب به درخواست اطلاع عموم در روز و تاریخ روزنامه هجیت و دیگری در روزنامه کنبرا انتشار و در صورت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود. در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت اعتراضی داشته باشند، می توانند در صورتی که حاضر شوند آگهی به مدت ده ماه اعتراض خود را به ادیان تسلیم و برای اخذ رسید، مدارک به یک ماه از تاریخ آگهی به اعتراض، اذدخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم کنند. بجهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. الف ۲۵۸۸
تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۳۰۶/۰۹/۲۴ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۳۰۶/۱۰/۰۵

[illegible]

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۴ آن نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی

و اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی

ابرار ای شماره ۱۶۴۸۸، ۰۹۵۵۷۲۴۰۶۰۱۴۰ دومین دستورالعمل در خصوص تعیین تکلیف وضعیتی ثبتی اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک نیشابور تصرفات مالکانه بمعارض تقاضای آقای علیرضا حاجانی فرزند عباسعلی در شادنگ یک باب ساختمان به مساحت ۸۵۹ مترمربع از پلاک شماره ۲۰ فرعی از ۳۶ اصلی واقع در بخش ۱۳ حوزه ثبت ملک نیشابور خریداری را مالک رسمی آقای مهدی نصیریایی فرزند غلامعلی مرزبان شده است. بنابر این مراتب به منظور اطلاع عموم در روزنامه یکی روزنامه محلی و دیگری در روزنامه کثیرالتنشر و دو نوییت به فاصله ۱۵ روز پس از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت نسبت به مدعو رسد بدست مالیکت اعتراضاتی داده نشده باشند؛ و توانسته اند تا تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت ده ماه معترض خود را به مراجع اداری تسلیم و سپس از تاریخ رسیدن ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مرجع قضایی تقدیم ننمایند؛ بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم صدور اعتراض طبق مقررات اسناد مالکیت صادر خواهد شد. الف ۲۵۹۰

تاریخ اعتبار ثبت اول: ۱۴۰۲/۰۹/۲۴ تاریخ انقضاء ثبت دوم: ۱۴۰۲/۰۱/۱۴

غلامرضا حسینی عالی - رئیس مقام ثبت و احدیت بنی استاد و املاک نیشابور

۴۸-۷۳

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۲ آن به قانون تعیین تکلیف وضعیت بنی اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی

ابر ای شماره ۱۴۰۵/۱۴۰۶/۱۴۰۶ هیئت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت بنی اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی مستقر در ادو اجتهی جویت ملک بنیاشور تصرفات مالکانه بهاعراض متقاضی آگاهی محسن فرزند محمدجواد در ششدهن یک باب ساختمان به مساحت ۱۳۸،۶۲ مترمربع از پلک شماره ۲۰۷ اصلی واقع در بخش ۲ حوزه یک ملک بنیاشور خریداری از مالک رسمی آگاهی رضعانی اخیلی صدر شده است. بنابراین مراتب به فاعله اطرار عموم در ادو زمانه یکی روزنامه صلی و دیگری در روزنامه کثیرالانتشار و در دو نوبت به مافصله ۱۰ روز آگاهی می شود. در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراض داشته باشند، می توانند از تاریخ انتشار آگاهی این مدت دو ماهه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از آن، رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم کنند. بدیهی است در صورت اعتراضی مدت مذکور و عدم صدور اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. الف. ۲۵۵/۱ تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۹/۱۴ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۲/۱۱/۱۴

غلامرضا حسینی عاری - قائم مقام هیئت واحد بنی اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی

۸۰۵۷۶